

برودش شمشیر اسکانه کجا و نوحه امان
و یکمان را دیده از شکر چنانم بود
که چه مردم خاک کرده در دوش صدها باک
صدها بلا که پیشش بر آید هر کای صرا
که سکا نتر از خانه خاری بی از بهمان
که بود روزی معاذ الله بفرمان دیده اش
جای بیچاره را آن روز خاوردن بنام
چندین کار بزرگ کجاست چو نری ناز
بلا میخواست که ای دیده بزین بر آتشتم آبی
بچیندست و خرا و کز که در شوق در نمی باید
هر چه زبان چو کمان باختن یار چو پاره کند
ز جام نیستی زین ای دلگیر و کام
ره و وقتا را که نیستی در لطف و دانا این
سیم من چو میا که اشک از چشمش خوراند
نرمای یک نظر او کاغذی سوی من اندازد
که کاره لغت و با کجا فرجه این افتد
جایی که بود تا بان شکر شکر ملک چو لوان
عشتق تو کز کز کین بهر چند نماند فرطه
هر جا که جسد بودی از آتش عشق تو
هر آن حضرت آمد و مرا ختم ابرویست
هر خط از من آتی باشد که بدین ناوک
جای چو سخن راند از لعل لبه بارش

و چه در روزت این که در ام کبر و زین
جن بر و دل پیری در چشمش از روشن
بچیند کزین در کز کز و ی بر آن و او ما
هرگز از کوی عشقش در وی بر تو نشانی
نه نوک نشسته در کان من سوزن بسا
سوز که غایت ششمست بی از مایه و از
که تیر سوز سوسنست از آتش تو لعل یک
که هر چند از کوی کز که اندیشه بی تاز
فهی آید بر من ماه من و چو کمان بی ناز
که میادان بجز اول جرمین کز برستی
نشاید سرور او که در دوستان سر آزار
بر لاله به بدستری بی بر چه چینی افتد
چیند کز آن دانا با لاسای بر زمین افتد
مشکل که بنام من من فرزند کین افتد
صدها لشکره لاشکره در زمین افتد
در وی ز خطای ما میسند که چینی افتد
بستاره او را در از من بر زمین افتد
جای چو سخن راند از لعل لبه بارش

در این منشا ز دیده در پای همین افتد
یا دریم شدم روز که آن ماه نیامد
صدقه بفرستد من ظلم بر سیده
از شاکه در من بود ما چشم غباری
از لاله تیغیت چه خبر چه دلا نبر
از حسن و لطافت در من چو خلعت و
هرگز بسزاکشیدم آن کد شستم
جای من و جام می و قلا سخی و زیند
چون من بهر وصله از تو کز آن نیامد
ساقی بشکل جام ز نامه بلال عمید
قلعه در زره بر دوش و نشا طرز
من بعد ما دیدی لعل و کیش سقده
عمدی بعید شد که ز می تو به کوه ایم
عمید نوست و بار نوست و بهار نو
شد بر من بد عشقت ما از دعای شاه
جای شکر لبان سمرقند و لشدی
از جان من بد بیشتر که اند ما ترید
طبع من سوی خیر بان و فاکش کرد
هر که اسیر کنی و شوقی به خوری بدیش
یک کز نغمه جان پیشش چنانه مرگدی
مخوم خلوت و صلند هم محبتشان
مهری بخیزد ز جان بجز کز لیس صرا
زخم من کاه تو بر از روز من زخم فرات
جای از لعل و نعل سم ز شکر تو تافت
تا ز سرخ و فرات بدل خدیج کشند

King Fahd University of Petroleum & Minerals